

پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال شانزدهم، شماره ۳۰، بهار و تابستان ۱۳۹۷ (صص ۷۰-۵۳)

مقایسه‌ی «عشق پدران» در شعر «احمد شاملو» و «نزار قبانی»؛ با تکیه بر آراء «اریک فروم»

۲- مهدی نیک‌منش

۱- طیبه جعفری گلنسایی

چکیده

احمد شاملو طبق اشارات سروده‌هایش، از پدر خود دوری جسته‌است. پدر شاملو به واسطه‌ی نظامی بودن ارتباط عمیقی با رژیم سابق داشته و نماینده‌ی نسلی است که فرزندان خود را از هرگونه مبارزه و تلاش برای تغییر می‌ترسانند و تسلیم وضع موجود هستند. از آنجا که شعر شاملو سمبلیک و اجتماعی است روی گرداندن شاملو از پدر نمایانگر عصیان نسلی است که از پیروی دستورات پدران محافظه‌کار رسته و به ایجاد تحولی اجتماعی و سیاسی از طریق انقلاب امیدوارند. برعکس احمد شاملو، نزار قبانی، شاعر معروف سوری، با اشاراتی صریح پدر خود را _ که فردی شجاع و مبارز علیه اشغالگران است _ ستوده و شخصیت او را که جمع بین سیاست و عشق است، الگوی خود در زندگی می‌داند. از این رو عشق پدران در اشعار نزار قبانی نمود قدرتمندی یافته است. نهایتاً هردو شاعر ضمن بازتولید محتوای هویت خود و عکس‌العمل‌های متفاوت در برابر جایگاه پدر، به کودکی و عشق مادرانه روی آورده‌اند. از آنجا که احمد شاملو و نزار قبانی در نگاه اول بسیار شبیه به نظر می‌آیند، وجود تحقیقی به روش تحلیلی-توصیفی برای مقایسه‌ی تفاوت‌های بنیادین این دو شاعر ضروری می‌نماید.

کلید واژه ها: احمد شاملو، نزار قبانی، اریک فروم، عشق پدران، عشق مادرانه.

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء (س)، (نویسنده مسئول) Email: golnesayi@iran.ir

۲- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء (س) Email: m.nikmanesh@alzahra.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۲/۲۷

تاریخ دریافت: ۹۶/۴/۲۲

۱- مقدمه

۱-۱- بیان مساله و سوالات تحقیق

ارتباط شاملو با پدر و دوری ایشان از یکدیگر مسئله‌ایست که هم در بعد فردی و هم اجتماعی باید به آن پرداخت. در بعد فردی با استفاده از روانکاوی تحلیلی و بر مبنای نظریه‌ی عشق اریک فروم شاعری را می‌بینیم که با کناره‌گرفتن از پدر، در تمام دوران زندگی به عشق مادر روی می‌آورد و از نظر بافت عاطفی در مرحله‌ی کودک تثبیت می‌شود و از نظر اعتقادی از آسمان (نماد پدر) به زمین (نماد مادر) روی می‌آورد و برای عشق (ویژگی عشق مادر) بیش از عدالت (ویژگی عشق پدر) ارزش قائل می‌شود. اما در بعد اجتماعی دوری و جدایی شاملو از پدر مسئله‌ای سمبلیک و بیانگر حالات روحی نسلی است که از باورهای محافظه‌کارانه‌ی پدران رسته و عزمش را جزم تغییر بی‌بنیادین نموده است. در شعر نزار قبانی برعکس شعر شاملو، پدر جایگاه مقبولی دارد و الگوی فرزند در هر دو مسئله‌ی عشق و انقلاب است. در شعر قبانی آسمان (نماد پدر) ستایش می‌شود و او مدام از بی‌توجهی به آیین پاک پیامبران اظهار تأسف می‌کند. این پژوهش در پی جواب به این سوال است: آیا ارتباط شاعران با پدر توانسته در بروز ویژگی‌های عشق پدران‌های که اریک فروم تعریف می‌کند، تأثیرگذار باشد؟ به این معنی که آیا دوری شاملو از پدر باعث شکست این ویژگی‌ها و عدم انعکاس آن در جهان شعر او و نزدیکی قبانی با پدر باعث نمود قدرتمندانه‌ی این حالات در اشعارش شده است یا خیر؟ و سوال دیگر آیا شاعران مذکور موفق شده‌اند ضمن بازتولید هویت کودکی، مسئله‌ای فردی را به جمعی و اجتماعی تبدیل کرده و درد مشترک را فریاد کنند و از خصیصه‌ای شخصیتی به عشقی همگانی و جهانی فراتر از من، دست یابند یا خیر؟

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

به کارگیری نظریه‌ای مشخص و تمرکز بر نوعی خاصی از عشق، باعث نگاهی عمیق‌تر به شباهت‌ها و تفاوت‌های دو شاعری می‌شود که در باب اشتراکات و افتراقاتشان سخن بسیار گفته شده است. هدف این تحقیق بررسی جایگاه پدر در زندگی دو شاعر و به فراخور آن بررسی توفیق یا عدم توفیق عشق پدران‌های فروم در شعر سراینده‌گان مذکور و درک نتایج سمبلیک این جریان است.

۳-۱- روش تفصیلی تحقیق

این مقاله با روشی تحلیلی-توصیفی به معرفی نظریه‌ی عشق پدرا نه اریک فروم و اعمال آن در متن اشعار شاملو و قبانی می‌پردازد.

۴-۱- پیشینه تحقیق

تاکنون مقاله‌ای در بررسی عشق پدرا نه در اشعار شاملو و قبانی نوشته نشده اما به برخی منابع و مقالاتی که زمینه‌ی مشترکی با این تحقیق دارند اشاره می‌شود: پیش از این در کتاب «امیرزاده‌ی کاشی‌ها» اثر پروین سلاجقه و «عشق در گذرگاه شبزده»، اثر مهری بهفر، شاملو شاعری با تمایلات مردسالارانه و ذهنیتی گاه کلیشه‌ای نسبت به زن دانسته شده است، این مقاله با واکاوی نوع پدرا نه‌ی عشق در بافت روان شاملو به بررسی ناخودآگاه او، جهت‌گیری‌اش نسبت به جایگاه مرد و انعکاس آن در عاطفه‌ی شعر او می‌پردازد و این مسئله را با نزار قبانی، که به شاعر زنان مشهور است، مقایسه می‌کند. در مقاله‌ی «جایگاه زن در شعر و اندیشه شاملو و قبانی» نوشته‌ی «نسرین شکیبی ممتاز» زن مخاطبی دانسته شده که شاعر در ارتباط با او بسیاری از افکار فلسفی و سیاسی‌اش را بر زبان می‌آورد و بر محوریت زن در افکار این دو شاعر و هویت و موجودیتی تازه یافتن از طریق ایشان صحنه می‌گذارد. این مقاله ضمن پذیرفتن این نکته به آن بسنده نمی‌کند و در پی اثبات محوریت زن در افکار شاملو و کشف تفاوت در نوع نگرش به زن است. در مقاله‌ی «بررسی سیمالوژی مضمون عشق در اشعار نزار قبانی و حمید مصدق، نوشته‌ی علی باقر طاهری‌نیا و فاطمه کولیوند»، عشق به معشوق وجه غالب شعر این دو شاعر دانسته شده با این تفاوت که عشق نزار به زن حالتی شادمانه دارد و در شعر مصدق غمگینانه است اما در این مقاله‌ی نه حالت که لحن یک نوع خاص از عشق به زن بررسی شده است. عشق به همسر در شعر معاصر ایران، نوشته‌ی «محمد رضا روزبه و قدرت اله ضرونی» در این مقاله به حرکت عشق از کنیز و معشوق به همسر بر مبنای تحولات سیاسی و اجتماعی پرداخته شده است اما در مقاله‌ی حاضر شکست یا پیروزی نوع خاصی از عشق بررسی می‌شود که در نهایت صدای غالب یا مغلوب شاعران مورد بحث را در مقابل مطلق زن نشان می‌دهد.

۲- عشق پدرا نه‌ی اریک فروم

«اریک فروم»، فیلسوف اجتماعی آلمانی‌تبار، در سال (۱۹۰۰م) در شهر فرانکفورت زاده شد و در سن ۲۲ سالگی دکترای خود را از دانشگاه «هایدلبرگ» دریافت نمود. فروم روانکاوی اجتماعی

بود و برحسب نگاه فلسفی خود به عشق آن را نه پدیده‌ای شخصی بلکه مقوله‌ای اجتماعی با زیرساختی فلسفی می‌دانست. او در طول حیات خود در دانشگاه‌های متعددی تدریس کرد و کتاب‌هایی مانند «هنر عشق ورزیدن»، «گریز از آزادی»، «انقلاب امید»، «انسان برای خویشتن» و «روانکاوی دین» را نگاشت. فروم یکی از سردمداران اومانیزم است که پایه‌های دستوری و تحکمی علم اخلاق را وارونه می‌سازد و انسان را ارباب خود و تعیین کننده‌ی مطلق نیک و بد خویش معرفی می‌کند و هر نوع مرجعی را که خارج از انسان باشد، کنار می‌گذارد. فروم در کتاب «هنر عشق ورزیدن»، عشق را پاسخی کامل به هستی آدم می‌داند، او با توجه به مخاطب‌های مختلفی که مفهوم عشق می‌تواند داشته باشد، برای آن انواعی برشمرده که از جمله‌ی آنها «عشق مادرانه» و «عشق پدران» است. در عشق مادرانه کودک از محبت بی‌قید و شرط مادر بهره می‌برد و نیازی ندارد لیاقتی را اکتساب کند، زیرا به محض تولد، عشق مادرانه شامل حال او می‌شود. اساس این عشق چنین است: چون به تو نیاز دارم، دوستت دارم! اما پس از طی شدن دوره‌ی عشق مادرانه، مرحله‌ای تازه در رشد فردیت و شکل‌گیری هویت کودک آغاز می‌گردد. او محتاج عشق پدران می‌شود تا از طریق آن برای زندگی اجتماعی و حضور در جامعه آماده گردد. اریک فروم ضمن مقایسه‌ی عشق پدران و مادرانه و بررسی شباهت و تفاوت‌های آن در مورد ویژگی‌های عشق پدران چنین می‌نویسد:

«مادر، وطن ماست. طبیعت است. خاک است. دریاست، پدر نماینده‌ی چنین خانه‌ی طبیعی نیست. درست است که پدر نماینده‌ی دنیای طبیعی نیست اما در عوض بیان کننده‌ی قطب دیگری از وجود بشر است. دنیای فکر و ساخته‌های بشر، قانون و نظم، انضباط، مسافرت و ماجرا همگی تجلیات آن قطبند. پدر کسی است که طفل را تعلیم می‌دهد و راه ورود به دنیا را به او می‌نماید.» (فروم، ۱۳۹۳: ۵۴). از نظر فروم شکل‌گیری عشق پدران به رشد اجتماعی و اقتصادی جوامع و ایجاد مالکیت شخصی در اروپا برمی‌گردد. نظام اقتصادی بسته‌ی دوران ویکتوریا مستلزم این بود که پسرانی کسب و کار پدر را به‌دست گیرند که در رفتار، خود را به او اثبات کرده باشند. بنابراین قابل تصور است که پدر به آن پسری علاقه دارد که شبیه او باشد. در این نوع از عشق هرچه شباهت بیشتر باشد صلاحیت افزون می‌گردد. زیرا شباهت به پدر مترادف استحقاق و اکتساب لیاقت است و تنها به این صورت نظر پدر جلب و رضایتش تأمین می‌شود. عشق مشروط پدر بر شالوده‌ی روحیه‌ی اطاعت و فرمانبرداری و تلاش در تشابه بنا می‌شود:

«عشق پدران عشق بی‌قید و شرط نیست. اساس آن این است «من تو را دوست می‌دارم، برای اینکه انتظارات مرا بر آوری، برای اینکه وظایف را انجام دهی، برای اینکه شبیه منی» (فروم، ۱۳۹۳: ۵۵). بنابراین می‌توان گفت هنگامی که شاعری در جهان اشعارش تلاش می‌کند دیگران را به اطاعت وادارد و علاقه‌ی او بر این اساس باشد که تو را دوست می‌دارم چون شبیه من هستی، به بازتولید و احیای عشق پدران روی آورده است. در این مقاله ما از طریق بررسی شواهد تاریخی زندگی هنرمند و سپس با تعمق در لایه‌های پنهانی متن نشان می‌دهیم که جهت‌گیری‌های اعتقادی_سیاسی هر فرد از محیط عاطفی اولیه و ارتباط با والد تأثیر پذیرفته است. «در نقد روانکاوانه‌ی کلاسیک، متن ادبی جلوه‌گاه نشانه‌های روان‌رنجوری نویسنده محسوب می‌شود. شالوده‌ی این رویکرد از این قرار است که متن ادبی همان کارکردی را برای نویسنده دارد که رویا برای رویابین؛ یعنی داستانی که داستان‌نویس می‌نویسد یا شعری که شاعر می‌سراید، یا فیلمی که کارگردان می‌سازد، ارضاء استتار شده‌ی میلی است که در دوره‌ی کودکی هنرمند برای او منع شده بود و اکنون به یک نوع دیگر، به شکل یک اثر هنری سر برمی‌آورد و خود می‌نمایاند» (پاینده، ۱۳۹۰: ۲۶) این تأثیر فردی آن‌هنگام که سمبلیک بیان شود شعر را از دغدغه‌ای شخصی به مسئله‌ای جمعی و متعلق به تمام مردمان و اعصار تبدیل می‌کند که در شعر شاملو و قبانی چنین است.

۱-۲- عشق پدران در شعر شاملو

در واکاوی عشق پدران ابتدا به بررسی زیرساخت‌های آن، یعنی اطلاعات و اشارات مستقیمی که متن شعر وی به ما می‌دهد می‌پردازیم تا به محتوای هویتی که از کودکی در شاعر شکل گرفته نگاهی بیفکنیم، سپس از ویژگی‌های این عشق از منظر فروم یعنی: لزوم اطاعت و فرمانبرداری، میل به مشابهت و لزوم اکتساب استحقاق سخن می‌گوییم.

۱-۱-۲- اشارات صریح شاملو به پدر

این نشانه‌ها در سروده‌های شاملو_ آن‌گونه که ذات شعر برمی‌تابد_ گاه با ابهام همراه است و حرفش را به شکل نمادین بر زبان شعر جاری می‌کند:

«پدرم کوتوال قلعه‌های فتح‌ناکرده بود:/ دریچه‌ی برج را بست و چراغ را خاموش کرد./ (من)

چیزی زمزمه می‌کردم/ برف پایان‌ناپذیر بود/ اما مردمی از کوچه‌ها به خیابان می‌ریختند که

برف/ پیراهن گرم برهنگی‌شان بود. (من در کنار آتش می‌لرزیدم)» (شاملو، ۱۳۸۹: ۲۴۶-۲۴۷)

اگر قلعه‌های فتح‌ناشده را وجود شاعری بدانیم که پدر او را نمی‌شناسد و به تمنیات و درونیات و افکار او آگاهی ندارد، او از نگهبانی بیگانه با خویش حرف می‌زند که عوض آزادی به امنیت می‌اندیشد. این نگهبان دریچه (ذهن شاعر) را می‌بندد و چراغ (بصیرت و ژرف‌نگری وی) را خاموش می‌کند. با توجه به سمبلیک و اجتماعی بودن شعر شاملو با گذر از لایه‌ی ابتدایی فردیت در این شعر، شاعری را می‌بینیم که از باریدن برف (وضع اسفبار مردم زمانه) سخن می‌گوید و سرما و جمود جامعه‌ای را نشان می‌دهد که پدر (نماینده‌ی تفکر رژیم سابق که شاملو با آن مشکل دارد) نمی‌خواهد پسر (نماد نسل جدید) دست به اقدام انقلابی برای تغییر اوضاع بزند. اما شاعر حقیقت و چراغ را نزد مردمی می‌بیند که به خیابان ریخته‌اند و علیرغم خفقان اجتماعی پیرهن گرم اعتراض بر تن کشیده و مقابل استبداد به پا خاسته‌اند. شاملو در سروده‌ی «تنها»، جهت‌گیری منفی‌اش را نسبت به این پدر سمبولیک، که نمادی از ایدئولوژی رژیم سابق است، نه با حالت کنایی بلکه با صراحت بیان می‌کند. در این قسمت شاعری را می‌بینیم که آرمان انقلابی را بر هر نوع وابستگی که بخواهد مانع تحقق انقلاب شود، برتری می‌دهد:

«با شما هرگز مرا پیوندی نبوده‌است /.../ چرا که من از هر چه باشماست / از هر آنچه پیوندی با شما داشته‌است نفرت می‌کنم: از فرزندان و از پدرم / از آغوش بوی‌ناکتان و / از دست‌هایتان که دست مرا چه بسیار که از سر خُدعه فشرده است» (همان: ۳۰۵)

نهایتاً در شعر «سرود آن که برفت و آن‌کس که بر جای ماند»، جدایی شاعر که نمادی از نسل جدید و مبارز است، از پدر سمبولیک یا تفکر محافظه‌کار نسلی که سازش با استبداد را می‌پسندد، جان‌مایه‌ی آفرینش روایتی تازه می‌شود. در این شعر تنها یک نفر می‌تواند با زورق برود و این پدر اوست که می‌رود. (آرمان محافظه‌کارانه پدر سمبلیک با شکست مواجه می‌شود). این سروده ما را با پدری نمادین مواجه می‌سازد که تمام زندگی‌اش فتحی بی‌شکوه بوده و احساس رسوایی می‌کند. (زیرا بر اندیشه‌ای سست پای فشرده) بنابراین او نمی‌تواند قهرمان فرزند خویش و نسل جدید باشد:

«پس دشنامی تلخ به زبان آورد و فریاد کرد: / گرچه در این دام‌چاله‌ی تقدیر امید سپیده‌دمی نیست، از برای آن‌کس که فاتح جنگی ارزان و وهن‌آمیز است / سپیده‌دمان خطری‌ست بس عظیم: / شناخته شدن / و بر سر دست‌ها و زبان‌ها گشتن / و غریب خلق / که «_ آنک فاتح / آنک سردار فاتح /

که اگر شرمساری از خلق نباشد/ باری با شرمساری از خود چه تواند کرد! لاجرم از آن پیش‌تر که شب به سپیدی گراید/ می‌باید تا از این لُجّه‌ی خوف و پریشانی بگذرم» (شاملو، ۱۳۸۹: ۵۶۱)

شاملو فتح بی‌شکوه پدر سمبولیک عمر بر سر امنیت گذاشته را شرح می‌دهد و راه خطا و شکست ایدئولوژی او را بیان می‌کند. درنهایت این جدایی نمادین چنین رقم می‌خورد:

«پدرم با من سخنی نگفت/ حتی دستی به وداع برنیاورد/ و حتی نگاهی به وداع/ به جانب من نکرد» (شاملو، ۱۳۸۹: ۵۶۲)

۲-۱-۲- بازتاب ویژگی‌های عشق پدرانه

اشارات مستقیم شاملو به نقش پدر اندک است. او که در واقعیت و بعد عاطفی بیگانگی با افکار سازش‌محورانه‌ی پدر را احساس می‌کند، در بعد سیاسی اشعارش به عشق پدرانه روی نهاده و از طریق وضع دستورات و قانون‌گذاری می‌خواهد به این نوع از عشق جامه‌ی عمل بپوشاند. او در شعر «لوح» از اندیشه‌هایی سخن می‌گوید که در پی نجات بشریت از چنگال ظلم است و دغدغه‌ی عشقی همگانی را دارد:

«پس لوح گلین را بلند بر سر دست گرفتم:/ همه هرچه هست این است و در آن فراز/ به جز این هیچ/ نیست/ لوحی ست کهنه/ بسوده که اینک! بنگرید! که اگر چند آلوده‌ی چرک و خون بسی جراحات است/ از رحم و دوستی سخن می‌گوید و پاکی/.../ در خروش آدمم که ریگی اگر خود به پوزار ندارید/ انتظاری بیهوده می‌برید/ پیغام آخرین/ همه این است.» (همان: ۵۸۱-۵۸۰)

او در سروده‌ی «تکرار» مجدداً از تلاش برای گسترش عشق پدرانه و توفیق نیافتن در آن سخن می‌گوید تا خاطر نشان کند حتی زمانی که انقلاب در افتان و خیزان راه دشوار خود با شکست‌های مقطعی مواجه می‌شود او در دل امید بهبود وضع نامیدان و نیازمندان و فقرا را داشته و همواره در پی ایجاد زمینه‌های اجتماعی انقلاب بوده است:

«جنگل آینه‌ها به هم درشکست/ و رسولانی خسته بر گستره‌ی تاریک فرود آمدند/ که فریاد درد ایشان/ به هنگامی که شکنجه بر قالب‌شان پوست می‌درید/ چنین بود:/ _ کتاب رسالت ما محبت است و زیبایی است/ تا بلبل‌های بوسه/ بر شاخ ارغوان بسرایند/ شوربختان را نیک‌فرجام/ برده‌گان را آزاد و/ نومیدان را امیدوار خواسته‌ایم/ تا تبار یزدانی‌ی انسان/ سلطنت جاویدانش را/

بر قلم رو خاک باز یابد. / کتاب رسالت ما محبت و زیبایی است / تا زهدان خاک از تخمه‌ی کین بار
نیندد» (شاملو، ۱۳۸۹: ۴۶۵)

می‌توان عدم موفقیت «عشق پدران» در شعر شاملو را با آنچه «آنتونی گرامشی» «شکست در فراگیر ساختن» می‌داند، توضیح داد. از نظر گرامشی، یک «اصل هژمونیک» هرگز به واسطه خصلت‌های منطقی درونی‌اش گسترش نمی‌یابد. بلکه گسترش آن فقط زمانی است که بکوشد به «دین عمومی» تبدیل شود. او در جایی دیگر موکد می‌سازد که طبقه‌ای که خواهان کسب هژمونی است، باید خود را «ملی» سازد و می‌نویسد: «... سوبیه سیاسی - اخلاقی هژمونی در قالب خاصی در حیات دولت و کشور متبلور می‌شود، این سوبیه همانا میهن‌گرایی و ملی‌گرایی است که نوعی دین عمومی است؛ یعنی پیوندی است که بر مبنای آن وحدت رهبران و پیروان متحقق می‌شود.» (گرامشی، ۱۹۷۵؛ ج ۲: ۱۰۸۴). مفهوم «ملی - عمومی»، در توصیف گرامشی از هژمونی، بسیار محوری است. یک هژمونی زمانی هژمونی موفقی است که بتواند نوعی «اراده ملی - عمومی» خلق کند. برای انجام این کار، طبقه هژمونیک باید بتواند تمام عناصر ایدئولوژیک ملی - عمومی دیگر را با اصل هژمونیک خود ترکیب کند، زیرا فقط در این صورت است که به عنوان نماینده منافع عمومی ظاهر می‌شود. اساسی‌ترین مسئله برای طبقه‌ای که به دنبال کسب هژمونی است این است که بکوشد تمام عناصر ایدئولوژیک ملی - عمومی را با گفتمان خودش ترکیب کند. این یگانه‌طریقی است که این طبقه با توسل به آن می‌تواند خود را ملی سازد. بنابراین عدم توفیق «عشق پدران» در شعر شاملو، به آن دلیل است که نمی‌تواند با طبقات فرودست متحد شود و به عنوان نماینده‌ی آنها در جهت منافع مشترک گام برداشته و عناصر ایدئولوژیکی خویش را با عناصر ایدئولوژیک ملی هم‌سو سازد. از آن رو سرخورده بازمی‌گردد و در بیرون از مرزهای تسلط بر افکار عمومی، به ستایش مبارزان راه آزادی می‌پردازد.

۳-۱-۲- مسأله آسمان

جدایی روحی و عاطفی از پدر سمبولیک و عدم توفیق در اصل مشابهت با او و فرمانبردار ساختن دیگران، در حالت نمادین جدایی از آسمان، که بازتاب شکست عشق پدران است خود را مجدداً نشان می‌دهد. همان‌طور که می‌دانیم در اکثر اسطوره‌های ملل مختلف آسمان نماد پدر و زمین نمادی از مادر است. در اساطیر چینی آسمان (یانگ) پدر و مذکر است و ازدواج آن با مادر و

زمین (بین) باعث پیدایش موجودات می‌شود. (زمردی، ۱۳۸۲: ۵) در ریگ‌ودا نیز آسمان، پدر و به وجود آورنده‌ی انسان تلقی شده است. (جلالی نائینی، ۱۳۷۲: ۱۶۷) مقدسی هم به این نکته اشاره کرده است: «گروهی از مردم هند برآنند که نخستین چیز در پیدایش انسان آن بود که آسمان نر بود و زمین ماده، آسمان بارید و زمین آب آن را پذیرا شد» (مقدسی، ۱۳۷۴: ۳۲۰) در منابع مربوط به اساطیر ایران و بندهشن نیز به نرینگی آسمان اشاره شده است: «در ادبیات زرتشتی برای آسمان مینوئی (وجود نامرئی) بسیار قدرتمند تصور می‌شود و شبیه مردی است که کشتی (کمر بند زرتشتیان) بر میان دارد که بصورت کهکشان در آسمان نمایان است.» (پارشاطر، ۱۳۵۶: ۹۶) ایرانیان پیش از زرتشت نیز ایزد (آسمان) را مقدس می‌دانستند و به نرینگی آن باورمند بودند. (بویس، ۱۳۷۴: ۹۷) این باور اساطیری در ادبیات فارسی نیز تأثیری گسترده گذاشته و بارها به پدر بودن آسمان و مادر بودن زمین تصریح شده است:

کسی را که دختر بود آبکش پسر در غم و باب در خواب خوش
پدر آسمان باد و مادر زمین نخوانم بر این روزگار آفرین (فردوسی، ۱۳۷۵: ۲۶۶)

مُرد مرادی نه همانا که مرد مرگ چنان خواجه نه کاری است خرد
جان گرامی به پدر باز داد کالبد تیره به مادر سپرد (رودکی، ۱۳۷۳: ۷)

آسمان مرد و زمین زن در خرد هرچه آن انداخت این می‌پرورد
چون نماند گرمیش بفرستد او چون نماند تریش بفرستد او
هست سرگردان فلک اندر زمین همچو مردان گرد مکسب بهر زن
وین زمین کدبانویی‌ها می‌کند بر ولادات و رضاعش می‌تند
گر نه از هم این دو دلبر می‌مزند پس چرا چون جفت در هم می‌خزند
بهر آن میل است در ماده به نر تا بود تکمیل کار همدگر (مولوی، ۱۳۸۳: ۲۵۱)

جایگاه آسمان در شعر شاملو خلاف آن چیزی است که در سراسر ادبیات کلاسیک و متون اساطیری می‌خوانیم و در واقع با نوعی شکست اسطوره و تغییر دادن نگاه ارزشی مواجه می‌شویم. او در شعر «از قفس» آسمان را «زندانی از بلور» می‌بیند و رسالت خود را سرودن برای تسلی دادن به آن‌ها می‌داند که دیگر امیدی به آسمان (پدر سمبلیک) ندارند:

«من برای روسپیان و برهنگان می نویسم / برای مسلولین و خاکسترنشینان / برای آن‌ها که بر خاک سرد امیدوارند / و برای آنان که دیگر به آسمان امیدی ندارند» (شاملو، ۱۳۸۹: ۲۴۸)

شوریدن بر آسمان و مقابل آن ایستادن، انعکاس گسستن از پدر نمادینی است که پیشتر در فضای عاطفی و ایدئولوژیکی شاعر - که نماینده‌ی تمام مردم انقلابی و نسل جدید است - اتفاق افتاده بود:

«در تمام شب چراغی نیست / در تمام دشت نیست یک فریاد / ای خداوندان ظلمت‌شاد / از بهشت گندتان مارا / جاودانه بی نصیبی باد / باد تا فانوس شیطان را برآویزم. / در رواق هر شکنجه‌گاه این فردوس ظلم‌آیین» (همان: ۱۵۶)

۴-۱-۲- رو آوردن به زمینِ مادر

شاملو پس از ناکامی در عشق به پدر سمبولیک، چاره‌ی خلأ و هراس حاصل از آن را در بازگشت به زمین (عشق بی قید و شرط مادر) و رسیدن به یگانگی از طریق اتحاد با مفهوم مادر و زن می‌داند. اگر بخواهیم بنا بر سرشت سمبلیک شعر شاملو جایگاه مادر را درک کنیم در شعر شاملو حرکتی از محافظه‌کاری و ترس به سمت شکوفایی و آزادی و ثمر دادن می‌بینیم. در سروده «پس آن‌گاه زمین» مام زمین تمام مواهب خود را برای فرزند فراموش‌کار برمی‌شمارد تا او دریابد که در توجه انسان به آسمان (پدر نمادین) راه را به خطا رفته است:

«... به تو نان دادم من، و علف به گوسفندان و به گاوان تو، و برگ‌های نازک تره که قاتق نان کنی... / با هرگونه صدا من با تو به سخن درآمدم: با نسیم و باد، و با جوشیدن چشمه‌ها از سنگ، و با ریزش آب‌شاران؛ و با فروغلتیدن بهمنان از کوه آن‌گاه که سخت بی‌خبرت می‌یافتم، و به کوسِ تندر و ترقه‌ی توفان... / می‌دانستی که من ات عاشقانه دوست می‌دارم / می‌دانستی / و تو را من پیغام کردم از پس پیغام که مقام تو جای‌گاه بنده‌گان نیست / که در این گستره شهریاری تو؛ / و آنچه تو را به شهریاری برداشت نه عنایت آسمان که مهر زمین است» (همان: ۸۹۲-۸۹۳)

شاملو عشق مادرانه و اعتماد به محبت بی‌چشمداشت و سخاوتمندانه‌ی مادر را بر عشق مشروط و اکتساب نمودنی پدر برتری می‌دهد. از نظر او اگر به عشق مادرانه و محبت محض رویاواریم، ستمی صورت نمی‌گیرد که محتاج مفهوم عدالت شویم.

« و تو بی‌احساس عمیق سرگشته‌گی چه‌گونه از تقدیر سخن می‌گویی که جز بهانه‌ی تسلیم بی‌همتان نیست / آن افسونکار به تو می‌آموزد که عدالت از عشق والاتر است. / دریغا که اگر عشق به کار می‌بود هرگز ستمی در وجود نمی‌آمد تا به عدالتی نابه‌کارانه از آن دست نیازی پدید افتد. / آن‌گاه چشمان تو را بر بسته شمشیری در کفات می‌گذارد، هم از آهنی که من به تو دادم تا تیغه‌ی گاو آهن کنی! اینک گورستانی که آسمان از عدالت ساخته است! / دریغا ویرانه‌ی بی‌حاصلی که منم! » (همان: ۸۹۳-۸۹۴)

شاملو حتی در سروده‌های عاشقانه نیز مقام پدری را از آن زنی می‌داند که او را به شعر بارور می‌سازد. کنش زن و زمین در شعر او بسیار فعال و کنش وی منفعلانه است:

« خانه‌ی آرام و / اشتیاق پر صداقت تو / تا نخستین خواننده‌ی هر سرود تازه باشی / چنان چون پدری که چشم به راه میلاد نخستین فرزند خویش است: / چرا که هر ترانه / فرزندی است که از نوازش دست‌های گرم تو / نطفه بسته است. » (همان: ۴۶۷)

او معشوقی را برگزیده که بتواند به شاعر عشق بی‌قید و شرط ببخشد و برای وی مادری کند: «آیدا، مادری بخشنده، مهربان و خوش‌بین باقی خواهد ماند، زیرا احمد خیال ندارد پا از دوران کودکی بیرون بگذارد.» (شاملو، ۱۳۹۳: ۹۵)

و مکرراً تأکید می‌کند این حالت مادرانه‌ی معشوق است که شاعر را شیفته‌ی او ساخته است: «مثل بچه‌ها دوستت دارم. درست همان‌طور که بچه‌ها مادرشان را دوست دارند.» (همان: ۴۷)

۲-۲- عشق پدرانه در اشعار نزار قبانی:

نزار قبانی در کتاب «قصتی مع الشعر» اشارات مستقیمی به پدر و ارتباط روحی با او دارد که همین جهت‌گیری صریح، محتوای هویت او را تشکیل داده و طبیعتاً بازتاب این عواطف در تمام لایه‌های شعر او سایه افکنده است. او در شرح تولد خود، پدرش «توفیق قبانی» را مرد کار و سیاست می‌داند و از آنجا که او شیرینی‌پز بوده، جمع شیرینی و خشونت را در وجود وی تحسین می‌کند: « روزی که دیدم سربازان پدرم را با خود به بازداشتگاه صحرایی «تدمر» بردند دانستم وی حرفه‌ای دیگر جز شیرینی‌پزی داشت. یعنی به حرفه‌ی آزادی اشتغال داشت. پدرم هم شیرینی می‌پخت و هم بر ضد بیگانگان اشغالگر مردم را برمی‌انگیخت و من از این تعدد شخصیت او خوشم می‌آمد و تعجب می‌کردم چگونه می‌توانست شیرینی و خشونت را باهم گرد آورد.» (قبانی، ۱۳۸۶: ۲۲)

قبنانی پدرش را علاوه بر فردی مهربان، بسیار معتدل و میانه‌رو توصیف می‌کند و رفتار متمدنانه‌ی او را در انتخاب نوع تربیت فرزندان، در شکل دادن به ایشان بسیار موثر می‌داند:

«وابستگی پدرم به جنبه‌های وطنی از یک طرف و علاقه‌ی او به اینکه فرهنگ ما با دیگر فرهنگ‌ها آمیخته باشد از طرف دیگر، وی را وادار کرد که میانه‌روی کند و مطابق آداب قومی و تمدنی عمل نماید. بدین ترتیب ما به مدرسه «ملی علمی» وارد شدیم و بهترین روزهای زندگی را روی نیمکت‌های آن‌جا گذرانیدیم.» (همان)

نزار ضمن واکاوی شخصیت پدر به دنبال بر ملا کردن ریشه‌های احساس و تفکر خویش است. در واقع پایه‌های جهت‌گیری‌های آتی او، یعنی دلبستگی به عشق و انقلاب، قبل از آنکه حاصل سفر و آشنایی با شاعران غربی مانند لورکا و بایرون باشد، از شباهت او با پدرش ناشی می‌شود. قبنانی آشکارا به این نکته اشاره می‌کند که از میان پدر و مادر، با پدر نزدیکی و مشابهت داشته و به نوعی شعر وی هم شبیه سرشت پدر، جمع میان خشونت، سیاست و عشق است. الگو و قهرمان زندگی نزار پدر وی است نه مادرش:

«از نظر تفکر میان من و مادرم هم‌آهنگی وجود نداشت. میان طرز فکر متجدد پدرم و اندیشه‌ی قدیمی مادرم من بر روی زمینی از آب و آتش بزرگ شدم. مادرم آب بود و پدر آتش و من بواسطه‌ی طبیعت خویش آتش پدر را بر آب مادر ترجیح می‌دادم.» (همان: ۷۰)

پس از بررسی نمود آشکار پدر در افکار قبنانی، به نشان دادن انعکاس ویژگی‌های این عشق در اشعارش می‌پردازیم: یکی از پایه‌های عشق پدرانه لزوم شباهت فرزند به پدر برای مورد توجه وی قرار گرفتن است. در این نوع عشق پدر آن فرزندی را دوست‌تر دارد که از همه بیشتر به وی شبیه است. می‌توان اساس این عشق را چنین توصیف کرد: "دوستت دارم، چون شبیه منی!" نزار قبنانی نیز در کتاب «داستان من و شعر» یکی از خصوصیت‌های اصلی زنی را که می‌تواند معشوق او بشود، تشابه بیان می‌کند. او خود صراحتی اعلام می‌دارد تحمل زنی را ندارد که حتی در جزئی‌ترین امور مانند سیگار کشیدن، نوع اندوه و تفکر به وی شباهت نداشته باشد.

«دلم می‌خواهد زنی که دوستش دارم با من شباهت داشته باشد. مقصود از شباهت میان من و او این است که ما بر زمینی مشترک بایستیم و آهنگ روح و افکار ما نظیر هم باشد. بعبارت دیگر در هزاران مسئله‌ی کوچک عکس‌العمل ما به یک نحو باشد و هزاران کوشش مشترک باهم داشته‌باشیم و هزاران چیز شادی‌انگیز، باتفاق بسازیم در عشق ممکن نیست که اسب‌ها به یکسو روند و

ارابه به سویی دیگر. در این صورت ارابه از هم خواهد شکافت. من طاقت دوست داشتن زنی را ندارم که در جهت عکس علاقه و خواسته‌های اندک من گام بردارد. و نیز عاشق زنی نمی‌توانم شد که در تفکر و سیگار و اشک و کره‌ی زمین با من بتساوی مشارکت نکند.» (یوسفی، ۱۳۸۶: ۱۳۲).

یکی دیگر از ویژگی‌های عشق پدرانه از منظر فروم، اهمیت نظم، قانون و فرمانبرداری است. این موضوع آن‌قدر در این نوع از عشق ضرورت دارد که عدم حصول آن به زایل شدن و تباهی کامل عشق می‌انجامد. در شعر قبانی مسئله‌ی تمایل به قدرت، قانون‌گذاری و توقع اطاعت و فرمانبرداری از زن نمودی یافته است. می‌توان گفت او در برخی از شعرهایش ناخودآگاه با منطقی پدرانه به معشوق نگریسته است. نکته‌ای که در شعر او باید به آن توجه داشت سرشت سیاسی-عاشقانه‌ی سروده‌های وی است و تمایل به آزادی‌خواهی و مبارزه با استبداد-که جزو خصایص پدرش بود- در خلال سرودن شعر عاشقانه. در واقع عشق در شعر او رسالت مبارزه با تعصب و ظلم را دارد:

«وقتی تو را دوست می‌دارم، همه‌ی شهرهای تازی‌نشین راهپیمایی می‌کنند/ بر ضد دوران‌های سرکوب،/ بر ضد دوران‌های کین‌خواهی/ بر ضد نظام‌های قبیله‌ای/ من نیز- وقتی تو را دوست می‌دارم- بر ضد زشتی راهپیمایی می‌کنم، بر ضد پادشاهان نمک شهر، بر ضد نهاد بیابان.../ و تا آنگاه که روزگار آب فرا رسد تو را دوست خواهم داشت» (قبانی، ۱۹۷۸: ۱۴ و نیز اسوار، ۱۳۸۴: ۱۵۱-۱۵۲)

اما او در شعر خود در جایگاه پادشاه (پدری) است که کنشی فعال و صدایی غالب دارد. در یک نامه او خود را «پادشاه غیردموکراتیکی» می‌داند که تمام دستورهایش را بی‌مشورت به اجرا درمی‌آورد. هرچند او عاشق است اما زن باید حکومت او را بپذیرد. می‌بینیم که در این شعر نیز سیاست دوشادوش عشق در حرکت است:

«تمام شد و تو معشوقه‌ام شدی/ تمام شد/ چون ناخنی بلند در گوشتم وارد شدی/ مانند دکمه‌ای در جا دکمه‌ای/ گوشواره‌ای در گوش زن اسپانیولی/ از امروز به بعد بهانه‌ای نداری/ که من پادشاهی غیر دموکراتم/ زیرا در شأن عشق، قوانینم را می‌سازم و به تنهایی حکم می‌کنم/ آیا برگ درخت قبل از روییدن مشورت می‌کند؟/ آیا جنین قبل از تولد با مادر مشورت می‌کند/ پس معشوقه‌ام باش و سکوت کن/ عشق من به تو قانونی است که می‌نویسم و اجرایش می‌کنم/ اما کار تو این است که

چون گل مارگریت بین بازو هام بخوابی و بگذاری حکومت کنم / کار تو این است که تا همیشه عشق من باشی» (قبانی، ۱۹۸۲: ۳۶ و نیز طاهری، ۱۳۹۳: ۲۵۷).

از آنجا که آسمان نماد پدر است نگاه شعر قبانی به آسمان مثبت است و او در سروده‌های ناراحتی و تأسف خود را از کمرنگ شدن هر آنچه آسمانی و پاک است بیان می‌دارد:

«بانوی من آسمان رو به نابودی است / و انبوه ابرها بی‌هدف بر آسفالت‌ها پرسه می‌زنند / و جمهوری «افلاطون» / شریعت «حمورابی» / وصیت پیامبران / و رسالت حقیقت‌جویان / در ژرفای دریا مدفون مانده است. / می‌خواهم دوستان بدارم / تا آسمان اندکی بر خویش ببالد» (قبانی، ۱۹۹۲: ۲۹ و نیز شکیبی ممتاز، ۱۳۹۴: ۸۴)

قبانی در سروده‌ای دیگر الزام رعایت قانون معشوق ابدی بودن را با زبان تحکم‌آمیزتری، که اندکی لحن تهدید نیز دارد بیان می‌کند، که خاص اقتدار «عشق پدران» و صدای غالب اوست. در این قسمت می‌بینیم عدم اکتساب استحقاق از سمت معشوق، پدر را خشمگین می‌سازد:

«برای تو زمان حقیقی خارج از اشتیاق من نیست / من زمان توام / بی‌امتناد بازوهایم ابعادی آشکار نداری / من همه‌ی ابعاد توام / زاویه‌هایت / دایره‌هایت / و خطوط راست و منحنی‌ات / روزی که به جنگل‌های سینه‌ام وارد شوی / از بند رسته شدی / روزی که خارج شوی کنیزی می‌شوی و شیخ قبیله تو را می‌خرد / نام درخت‌ها را به تو آموختم / گفتگوی شبانه‌ی جیرجیرک‌ها را / نشانی ستاره‌های دور را به تو دادم / به مدرسه بهار تو را وارد کردم /... / اما خسته شدی از اسب آزادی / اسب آزادی می‌رماندت / خسته شدی از سبزه‌زار سینه‌ی من و سمفونی شبانه‌ی جیرجیرک‌ها / خسته شدی از خواب پوشالی روی ملافه‌های ماه / و از این جنگل رفتی تا گرگ‌ها تو را بخورند» (قبانی، ۱۹۸۲: ۱۷ و نیز طاهری، ۱۳۹۳: ۲۰۸).

در سروده‌ای دیگر شاعر که از دیکته کردن اصول خود به زن ناامید شده، نهایتاً او را از خود می‌راند، که این امر عشق پدران‌ی شاعر را نسبت به معشوق آشکارتر می‌سازد. در این نوع از عشق احتراز لیاقت و تلاش برای بدست آوردن اعتماد پدر بسیار ضروری است تا در نهایت شباهت اتفاق افتد، در غیر این صورت به پایان تراژدیک مطرود شدن خواهد انجامید:

«تو نه لیاقت دریا را داری، نه بیروت را / از روزی که دیدمت راهبه‌ای گناهکار بودی / آب را، بدون خیس شدن می‌خواستی / دریا را، بدون غرق شدن / سعی‌ام برای قانع کردن تو، بیهوده بود / که عینک‌های سیاه را دریاوری / و جوراب‌های ضخیم را / و ساعت مچی‌ات را، تا مثل ماهی قشنگی

در آب لیز بخوری، / شکست خوردم / بیهوده توضیح می‌دادم / سرگیجه، جزء دریاست / و در عشق چیزی هست که جزء مرگ است /... / از تبدیل تو به ماهی ماجرا مأیوس شدم / حرکات، زمینی / فکرها، زمینی» (قبانی، ۱۹۸۲: ۴۰ و نیز عامری: ۱۳۹۰: ۱۱۰).

در سروده‌ای دیگر نیز نزار نارضایتی خویش از عملکرد زن و عدم استعداد او در شباهت یافتن و فرمانبرداری از آرمان‌های شاعر را به باد انتقاد می‌گیرد و با خشم او را از خود می‌راند. در واقع در عشق پدران صدای غالب و قدرتمندی وجود دارد که خواهان ساختن محبوب است نه او را همان گونه که هست پذیرفتن:

«تو زنی بی‌خیالی / بی‌خیال مثل همه‌ی صندلی‌هایی که به آن‌ها نیازی ندارند / مثل روزنامه‌ای رهاشده در پارک / عشق برای تو اسبی است که نه پیش می‌رود نه برمی‌گردد / پستی‌ای که می‌آید و نمی‌آید / سرنوشتت در خطوط فنجان قهوه / و ورق‌های بازی و مهره‌های فالگیران / بی‌خیالی مانند چهارپایه‌ای کنار میز / خواستم در ارتفاع سینه‌ات انقلاب کنم، شکست خوردم / خواستم خشم و کفر و آزادی را بیاموزم / شکست خوردم / خشم را خشمگینان می‌شناسند / کفر را کافران می‌شناسند / آزادی شمشیری است که نمی‌برد مگر در دست آزادگان / اما تو راحت‌طلبی‌ات در حدی وحشتناک است / شرط‌بند مسابقات اسب دوانی‌ای که سوارشان نمی‌شوی / با مردان بازی می‌کنی و به قواعد بازی احترام نمی‌گذاری / تو لرزه‌ی ماجراجویی را نمی‌فهمی / روبرو شدن با ناشناخته را / تو در انتظار معلومی مانند انتظاری که کتاب برای خوانده‌شدن دارد / و صندلی تاکسی بر او بنشیند / انگشت از انگشتی / منتظر مردی که بادام و پسته برایت پوست بگیرد / شیر گنجشک به تو بنوشاند / کلیدهای شهری را به تو بدهد که نه به خاطرش جنگیده‌ای / و نه لیاقت ورودش را داری» (قبانی، ۱۹۸۲: ۳۷ و نیز طاهری: ۲۵۸-۲۵۹).

شاعر معشوقی را که به او شباهت ندارد و نمی‌تواند مادر او باشد از خود دور می‌کند. زیرا کودکی کلید اصلی شخصیت و شعر اوست. قبانی متذکر می‌شود عشق او به مسیح مادر و طلب عشق بی‌قید و شرط وی، ربطی به عقده‌ی ادیپ ندارد (زیرا او پدر را بر مادر ترجیح می‌دهد و با او عناد و دشمنی نمی‌ورزد) اما از آنجا که همیشه در کودکی مانده است خواهان معشوقی با توجهات ویژه‌ی یک مادر است:

«در فهمیدن من اشتباه کردی/ عقده‌ای ندارم در غریزه‌ها و رویاهایم/ اما هر زنی را که دوست داشتم خواستم تا برایم/ عشقم باشد و مادرم / و من با همی وجود دوست دارم مادرم شوی» (قبانی، ۲۰۰۶: ۷۵۸ و نیز طاهری، ۱۳۹۳: ۱۸۳)

۳- نتیجه

در سروده‌های شاملو پدر معنایی سمبلیک و اجتماعی دارد و پدر نوعی تمام ایرانیان دوره‌ی پهلوی و نماینده‌ی نسلی است که با آزادی‌خواهان و مبارزان نسل بعد هیچگونه موافقت و همدلی ندارد و تسلیم و سکوت را انتخاب کرده است. با توجه به ویژگی‌های عشق پدرانه در نظریه‌ی فروم از آنجا که میان شاملو و این پدر سمبولیک شباهتی در تفکر و آرمان وجود ندارد عشق پدرانه در شعر شاملو شکست می‌خورد زیرا به گفته‌ی فروم وجود شباهت در این نوع از عشق ضروری است. نگاه خاص شاملو به آسمان که نماد پدر در اساطیر است تأییدی بر شکست عشق پدرانه در اشعار اوست و در واقع جدایی او از این پدر سمبولیک محافظه‌کار را یادآوری می‌کند. شاملو ضمن آماده ساختن زمینه‌های فکری برای انقلابی اجتماعی از شکست مبارزان در برهه‌های مختلف این نبرد سخن می‌گوید. در دوره‌ای او مردم را بی‌تفاوت در تغییر سرنوشت خود می‌داند و نمی‌تواند ایدئولوژی ارگانیک خود را به دین عمومی بدل کند. از آنجا که بین مردم خواب‌آلوده و او مشابهتی نیست عشق پدرانه بدون این اصل فرومی از این زاویه نیز با ناکامی مواجه می‌شود. شاملو از عشق مشروط پدر، به عشق بی‌قید و شرط مادر روی می‌آورد و عشق را بالاتر از عدالت می‌یابد. بنابراین تسلط عشق مادرانه در فضای روحی او بارز است. خود او نیز بارها بیان کرده که همیشه کودک مانده است. از منظر سمبلیک این مادر حرکت مردم از محافظه‌کاری و هراس به سمت عشق و امنیت مادرانه و اعتماد یافتن به تولدی دوباره است.

نزار قبانی برخلاف شاملو پدر خود را می‌ستاید. زیرا این پدر بر خلاف پدر سمبولیک شعر شاملو، یکی از مبارزان راه آزادی و از معترضان در برابر اشغالگران خارجی سوریه است. در شعر قبانی عشق و سیاست که از خصیصه‌های پدر اوست در اکثر موارد دوشادوش همدیگر در حرکتند. نزار قبانی از طریق وضع قانون برای زنان، تلاش برای مشابه ساختن زن با خویش، لحن سلطه‌گرانه

و انتظار فرمانبرداری از زن، و در نهایت طرد زنی که نافرمانی می‌کند عشق پدرا نه را در آثارش بروز داده است. علیرغم این تفاوت یعنی شکست عشق پدرا نه و چهره‌ی پدرِ نمادین در شعر شاملو و نمود نیرومند آن در شعر قبانی نقطه‌ی مشترک آن‌ها، در توجه عمیق هردو به عشق مادرانه و روی آوردن به کودکی است.

۴- منابع

۱. بویس، مری، تاریخ کیش زرتشت، ترجمه‌ی همایون صنعتی‌زاده، تهران: توس، ۱۳۷۴
۲. بهفر، مهری، عشق در گذرگاه‌های شب‌زده، نقد عاشقانه‌های معاصر، تهران: هیرمند، ۱۳۸۱، ص ۳۵
۳. پاینده، حسین، گفتمان نقد، تهران: نیلوفر، ۱۳۹۰
۴. جلالی نائینی، سید محمدرضا، ریگ ودا (گزیده‌ی سروده‌ها)، تهران: قطره، ۱۳۷۲
۵. دهقانان، جواد و عایشه ملاحی، بررسی تطبیقی مضامین عاشقانه در شعر فریدون مشیری و نزار قبانی، مجله‌ی ادبیات تطبیقی، بهار و تابستان ۱۳۹۲، شماره ۸، صص ۸۹ تا ۱۱۸
۶. رودکی، جعفر بن محمد، رودکی به کوشش خطیب خلیل رهبر، تهران: صفی‌علیشاه، ۱۳۷۳
۷. روزبه، محمدرضا، ضرونی قدرت‌الله، عشق به همسر در شعر معاصر ایران، پژوهشنامه‌ی ادب غنایی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال دوازدهم، شماره‌ی بیست و دوم، بهار و تابستان ۱۳۹۳، ۱۸۸_۱۶۵
۸. زمردی، حمیرا، نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه‌ی فردوسی، خمسه نظامی و منطق‌الطیر، تهران: زوار، ۱۳۸۲
۹. سلاجقه، پروین، امیرزاده‌ی کاشی‌ها، تهران: مروارید، ۱۳۹۲، ص ۱۲۲
۱۰. شاملو و آیدا، مثل خون در رگ‌های من، تهران: چشمه، ۱۳۹۳
۱۱. شاملو، احمد، مجموعه آثار، تهران: نگاه، ۱۳۸۹

۱۲. شکیبی ممتاز، نسرین، جایگاه زن در شعر و اندیشه‌ی احمد شاملو و نزار قبانی، فصلنامه‌ی قال و مقال، شماره‌ی دو. صص ۸۳-۱۰۴
۱۳. طاهری‌نیا، علی‌باقر، کولیوند فاطمه، بررسی سیمالوژی مفهوم عشق در اشعار نزار قبانی و حمید مصدق، نشریه‌ی ادبیات تطبیقی، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی، سال اول، شماره‌ی اول، ۱۳۸۸، ۸۸-۱۰۷
۱۴. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، ۱۳۷۵
۱۵. فروم، اریک، هنر عشق ورزیدن، ترجمه پوری سلطانی، تهران: مروارید، ۱۳۹۳
۱۶. قبانی، نزار، الاعمال الكامل الشعریه، قاهره، ۲۰۰۶
۱۷. قبانی، نزار، تا سبز شوم از عشق، ترجمه‌ی موسی اسوار، تهران: سخن، ۱۳۸۴
۱۸. قبانی، نزار، داستان من و شعر، ترجمه یوسفی، غلامحسین، یوسف حسین بکار، تهران: توس، ۱۳۸۶
۱۹. قبانی، نزار، رساله‌الحب، الطبعه‌الثانیه‌العشر، بیروت، ۱۹۸۲
۲۰. قبانی، نزار، صدنامه‌ی عاشقانه، ترجمه‌ی رضا عامری، تهران: چشمه، ۱۳۸۸
۲۱. قبانی، نزار، عاشقانه‌سرای بی‌همتا، ترجمه رضا طاهری، تهران: نخستین، ۱۳۹۲
۲۲. قبانی، نزار، لا غالب الا حب، الطبعه‌الثانیه، بیروت، ۱۹۹۲
۲۳. قبانی، نزار، وطنی در بی‌وطنی، ترجمه‌ی نسرین شکیبی ممتاز، تهران: افراز، ۱۳۹۴
۲۴. مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، ترجمه‌ی محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه، ۱۳۷۴
۲۵. مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، مثنوی معنوی، رنالد نیکلسون، با همکاری مهدی آذریزدی، تهران: پژوهش، ۱۳۸۳
۲۶. یارشاطر، احسان، دانشنامه‌ی ایران و اسلام، ج ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
27. Gramsci, A. (1975) Quandernidel Carcere. I- IV, Einaudi, Turin